

اگر فرهنگ موجود در جامعه‌ی ایرانی را مورد کنکاش قرار دهیم، به واحدی مهم به نام خانواده برمی‌خوریم؛ خانواده کانون رشد و تعالی فرزندان است که قرار است جامعه را بسازند، آداب و رسوم کشور را در آن حفظ کرده و در بقای آن بکوشند. در دین اسلام که دین اکثر مردم ایران است، به مبحث زن در خانواده تاکید زیادی

قیصر



اسما هادیزادگان

کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، ۱۴۰۰
دبیر سیاسی اسبق انجمن اسلامی دانشجویان

سرمقاله

شده؛ اعم از حفظ حیا، پوشش ظاهری بدون تجمل، پاکدامنی و قس علی هذا. بنابر دستورات فقیهان دین، جامعه‌ی ایرانی زن را بسیار مهم قلمداد می‌کند و در گذر زمان، خط قرمزهای زیادی که ریشه در افراط داشتند بر روی زنان ایرانی کشیده و همین امر باعث ظهور عنصری به نام غیرت در مردهای ایرانی شد؛ نه آن غیرتی که برآمده از نوع انسانی و محبت‌آمیزی که اعضای خانواده نسبت به یکدیگر داشتند، تا عاملی باشد برای اینکه در تنگناهای زندگی، زن برای مرد و مرد برای زن، یاور و پناه و برای دور کردن محبوب از گزند حوادث محافظ باشد؛ بلکه این غیرت از افکار ضد انسانی ریشه دواند که نه برای محبت به کار می‌رفت، بلکه برای کنترل زن و تبدیل کردن آن به انسان سرسپرده خود بود. هرچه مرد بیشتر زن را در مشت خود نگه می‌داشت، بیشتر ارزش‌های والای مردانگی را کسب می‌کرد و مورد ستایش دیگران واقع می‌شد. هیچ‌جای قانون شریعت و انسانیت به مرد حق این‌گونه رفتارها را نمی‌داد که به بهانه‌ی ناموس‌پرستی و بدون دارا شدن حقی به زن برای دفاع از خود به دلایل گوناگون او را به کام مرگ بکشاند تا از آبرو و حیثیت خود در مقابل حرف مردم دفاع کند؛ هرچند سینما هم تاثیر بد خود را گذاشت، اگر به فیلم‌های دهه‌ی پنجاه که به فیلم فارسی معروف بودند نگاهی بیندازیم، در دقایق ابتدایی با چهره‌ای که از مردان خشن بی‌منطق عقب افتاده مواجه می‌شویم که زن داستان از او حسابی می‌ترسید. متأسفانه این موج سینما، نسل تحصیل کرده‌ی آن زمان را به عقب راند و در عوض، لات‌ها و لمپن‌ها را روی بورس آورد.

ما در دهه‌های گذشته با وسوسه‌ی فیلم قیصر به تب قیصریسم دچار شدیم؛ فیلم فارسی به فرهنگ لات با مروت، غیرت سرکوجه، چاقو ضامن‌دار کشی برای غیرتی بازی، لهجه و تکیه کلام‌های لاتی، عرق خور چادری پسند را جنبه‌ی مثبت بخشید و تاجر را بیشتر از گذشته مد کرد. در کنار این فرهنگ ضدانسانی رسوخ کرده، سیستم قضایی کشور به قدری ناتوان است که قتل ناموسی را جرمی خصوصی قلمداد می‌کند و با بستن چشم خود بر روی آسیب‌های اجتماعی این پدیده فلسفه جرم و مجازات در قانون جزا اصلاح نمی‌کند. برای نیل به این هدف در ابتدا باید اذهان مردم را آماده کرد، برای آگاهی‌بخشی به مردم باید گفتمانی رواج داد مبنی بر قبیح بودن قتل‌های ناموسی و کشیدن خط بطلان بر واژه‌ی ناموس‌پرستی که دلالت بر اعمال ضدانسانی علیه زنان دارد به ویژه در مناطق سنتی‌تر ایران که این قبیل فجایع به وفور یافت می‌شود. خوشبختانه در این عصر به دلیل گستردگی فضای مجازی، اخبار ظلم و جنایت علیه زنان بیشتر از قبل به اطلاع افراد جامعه می‌رسد و مردم با آگاهی بیشتری در رد این اعمال کنشگری می‌کنند، سینماگران این دهه بر خلاف رویه‌ی بزرگان حرفه‌شان، با ساخت فیلم‌هایی در مذمت فرهنگ قیصریسم، به ابزاری جهت آگاهی‌سازی تبدیل شده‌اند و متفکران با ارائه نظرات خود این فرهنگ را به مرور زمان به یک هنجار بد تبدیل کرده تا اسباب رخت بر بستن این‌گونه ناموس‌پرستی‌ها و جنایات علیه زنان را از جامعه آماده کنند. در گام دوم نوبت به اصلاح قانون مجازات کشورمان می‌رسد؛ قطعاً فروپاشی یک فرهنگ ضدانسانی در زمان کم به سختی امکان پذیر است اما به امید آن که زنان ایران در آینده‌ای بسیار نزدیک طعم آرامش و امنیت را برای خود در این کشور حس کنند.

در احیاء پی



احمد یوسفی

کارشناسی ارشد فلسفه، ۹۳
دبیرفرهنگی اسبق انجمن اسلامی دانشجویان

قال رسول الله ص: «إِذَا مَاتَ الْعَالَمُ ثَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا يَسْدهَا شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد رحلت مرجع عالیقدر، شیخ الفقهاء و المجتهدین، حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی را به عموم مسلمانان خاصه مردم شریف ایران تسلیت عرض می‌نماید.

۱. «توصیه حقیر این است که باید با تمام کشورهای دنیا با عزت و اقتدار رابطه داشته باشیم. اینکه با بسیاری از کشورها قهر باشیم صحیح نیست و به ضرر مردم عزیزمان است. شما باید با عقلانیت و تعامل سازنده، حقوق ملت را احقاق کنید.»

۲. «امروز یکی از راه‌های اصلاح امور این است که با حفظ منافع کشور و با عزت، با جهان در ارتباط باشیم که خیلی از مشکلات برطرف خواهد شد.»

۳. «متأسفانه در حالی که گرانی، تورم و بیکاری بسیاری از اقشار مملکت را در وضعیت سخت و ناراحت کننده‌ای قرارداده، طرحی در شب میلاد رسول رحمت (صلی الله علیه و آله و سلم) توسط سران قوا تصویب شد؛ که موجب تأسف و نگرانی شدید است. از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی می‌خواهیم که لغو این طرح را اعلام کنند و برای رفع مشکلات مردم، با مشورت بزرگان و اساتید علم اقتصاد اقدام فوری نمایند.»

۴. «خشونت و درنده‌خویی تروریست‌ها از یک طرف؛ و از سوی دیگر، سکوت جهانیان و دولت‌ها و مجامع به اصطلاح حامی حقوق بشر، موجب تعجب و شرمندگی است!»

۵. «اعتماد به گروهی که سابقه شرارت و قتل و آدم‌کشی آنان بر همه جهانیان روشن است اشتباه بزرگ و غیر قابل جبران است!»

۶. «اینجانب بنابر وظیفه دینی و انسانی خود، به همه دولت‌ها و مراکز بین‌المللی به ویژه سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی و دولت جمهوری اسلامی ایران، هشدار می‌دهم که نسبت به این وحشی‌گری‌ها و شهادت تعداد

همچنان در پی حفظ شریعت قدم بردارد. جریان سنتی حوزه مهم ترین وظیفه خویش را حفظ شریعت می‌داند و در این راه نه به حکومت‌ها دل خوش می‌کند و نه می‌خواهد به هر طریقی دل مردم را بدست آورد. از طرفی شخصیت مرحوم صافی گلپایگانی در عمر طولانی خود شاهد بسیاری از این وقایع که در این صد سال بر حوزه رفته، بوده است و در پس این واکنش‌ها و موضع‌های ایشان تمام این عمر طولانی را می‌توان دید.

در واقع انتقاد به حکومت از طرف حوزه می‌تواند نشان دهد این نهاد در وقت مقتضی حتی حکومتی که خود به آن قدرت داده است را به چالش می‌کشد تا این امر را متذکر شود که حوزه مستقل است و در مواقع خاص مردم را فراموش نکرده است و مردم نیز می‌توانند نگاهی امیدوارانه به حوزه داشته باشد.

به عبارت دیگر این واکنش‌ها را باید در راستای بازسازی هویت مستقل حوزه از حکومت و همزمان طرفدار مظلوم (مردم) بودن، دانست. آن هم در روزگاری که حوزه پرطمطراق امروزی، خود را میان انبوهی از موسسات بی‌خاصیتی که از بلوارهای بزرگ تا کوچه پس کوچه‌های قم سبز شده‌اند، گم کرده است و ساختمان‌های بلند مدارس آن راه را هم بر نفس مردم بسته است و هم نفس‌ها را در گلوی خودش حبس کرده است و آن را به بیهوشی شبه مطلق برده است.

امروز حوزه بیش از پیش نیاز به ترمیم جایگاهش دارد و این مسئله را بزرگان جریان سنتی بیشتر و بهتر درک می‌کنند. مواضع مرحوم گلپایگانی را باید در همین راستا دید، تلاش‌های اخیر ایشان برای زنده کردن حوزه و دمیدن نفسی دیگر به حوزه بود. خدایش بیامرزد

زیادی از مظلومین در افغانستان و آواره‌گشتن هزاران نفر از مردم، اعم از زن و مرد، پیر و جوان و کودک، واکنش جدی نشان دهند تا جلوی تجاوزها گرفته شود، به یقین سکوت امروز آنها موجب پشیمانی و ندامت در آینده است.»

اینها چند مورد از واکنش‌های اخیر مرحوم آیت‌الله صافی گلپایگانی است که به تازگی در کهنسالی دار فانی را وداع گفتند. نکته‌ای که باید در این واکنش‌ها دید این است که مرجعی کهنسال، از بدنه سنتی - و شاید بهتر است بگوییم بزرگ جریان سنتی - در حوزه علمیه قم، چنین موضع‌گیری‌هایی را در شرایط این روزهای ایران و در نقد عملکرد مسئولین آن داشته است. این موضع‌گیری‌ها، واکنش‌های متعددی را نیز در پی داشت. از بی‌توجهی به بیانیه ایشان در ماجرای گرانی بنزین گرفته تا واکنش‌های اهانت‌آمیز به توصیه‌های ایشان در دیدار با رئیس مجلس.

اما اهمیت این موضع‌گیری‌های اخیر مرحوم آیت‌الله صافی گلپایگانی در چه بود؟ شاید یکی از مهم‌ترین وجوه اهمیت آن را بتوان تلاش جریان سنتی حوزه برای سرپا نگه داشتن آن دانست. حوزه علمیه قم در این روزها که یکصد سالگی خویش را در حال سپری کردن است، طی تمام این سال‌ها اتفاقات و حوادث بسیار زیادی را به چشم خویش دیده است. از حضور مرحوم بروجردی در قم و تعامل با حکومت وقت گرفته تا جریان انقلاب و پروراندن رویای حکومت دینی و تلاش برای برپایی آن... و در آخر متزلزل دیدن جایگاه خویش در میان مردم و تبدیل شدن به الازهری دیگر که بسیاری از وقت‌ها وابستگی آن به حکومت را به عنوان ضعف آن معرفی می‌کرد. اینها همه باعث شده که جریان سنتی حوزه در پی استقلال از دست رفته خویش باشد تا بتواند

سوگند نامه ای از جنس دوزخ

نرگس خزائی نژاد

کارشناسی زبان و ادبیات فارسی ۹۷ خیام



آوردی که خواستی پیرو و همراه تو بمانم؟ از کدام عشق و علاقه نشانم دادی که خیال کنم آمدنت بهر من است؟ اکنون که من سن شوقم به عشق از میان رفته است، تو بگو بدانم با کدام خیالِ نابت، روزگار را سر کرده‌ام؟ در آن طرف این دیار به کدام معیوب مغز، وعده‌ی عشق داده‌ای و انقلابی احساسی در قلبش ساخته‌ای؟

پاسخ تو به همه‌ی پرسش‌های من، ریشخندی بیش نیست، بر تمام شعارهایی که سر دادم برای سرنیامدنت!

هم عصر من!

در روزگاری که تو به زیستن مشغولی، مگر دل مشغولی‌هایت چیزی فراتر از برنامه‌ی روزانه‌ات هست؟ شاید اگر در حوالی من پرسه می‌زدی به تو نشان می‌دادم که دل مشغولی‌هایم به اندازه‌ی جهانم شده، اما چاره‌ی آن‌ها در حد قلبم به تنگنا رسیده است. اکنون بیشتر از هرزمانی وعده‌ای ناب نیازمندم که تمام وعده‌های سرخرمن تو را از یاد ببرم، می‌دانی که عهد نابستن به از آن است که ببندی و نیایی؟

هم زمان من!

سوگند تو را در خاطر دارم که گفته بودی جهان من با آمدنت جهانی می‌شود که پدرانم به میراث گذاشته بودند؛ اما اکنون، چندین و چند سال می‌گذرد و جهانم رو به زوال است...

سوگند بستن را نمی‌دانستی؟ یا دانسته آمدی که بگویی به تمام سوگندهای پس از تو بدگمان باید شد؟ می‌دانم در همین حوالی به گریز از تن نحیف من مشغولی، اما در روزگار من که همه از آمدن‌ها گفتند، عشق به رفتن‌ها جوانه زده است. می‌دانی چرا؟ آن‌ها عادت تو را سرمشق کردند؛ والا رفتن از دیاری که پدرانت روزی حاکمانش بودند، به این سادگی‌ها هم که می‌بینی نبوده است.

اکنون به پایان نامه‌ام می‌رسم؛ اما تو در نامه‌ای با دست خط خودت، بگو بدانم! آتش کدام دوزخ، حکم سوگندهایت شده است؟!

هم پیمان من!

عهد و پیمان بستن که سخت نیست، به پای این عهد ماندن هاست که سخت می‌گذرد. میان هیاهوی مردم برای زنده ماندنِ وطن، ما چه کردیم؟ جز همان عهدی که قرار بود نشکنیم و به پای هم بمانیم...

از آن روز، چندین و چند سال می‌گذرد، نه خیال این را دارم که به تو خرده بگیرم، نه رمقی مانده است که احوالت را در ناکجاآباد جويا شوم؛ اما این نامه لزومش در همین دقایق بر تن و ذهن من حس می‌شد، پس اگر به دستت رسید، بخوانش و به خودت مفتخر باش که در روزگاری عهد شکستی که خدایت هم بی‌خبر بود، روزی قرار است عادتت الگوی عادت‌های مردم سرزمینت شود!

هم میثاق من!

تو تا زمانی که نفسی از من روی این خاک مانده است، برایم همان هم‌پیمان دیروز هستی، اما خودت با خودت سر تعارف را نگیر و در جوار تنهاییات معترف باش که آدمی زمانی حرف می‌زند که به پای ماندن را آموخته باشد، آدمی زمانی می‌آید که نرفتن را بلد باشد، زمانی وعده می‌دهد که گریختن از وعده‌ها را از یاد برده باشد، اصلاً تو آمدی که چه بگویی؟

هم عهد من!

چندین و چند سال است که از عهد تو می‌گذرد اما هنوز، هم چون ریشه‌ای در رگ‌های من به جریانی و خون پاکم را فرا گرفته‌ای، نه اینکه کوتاهی‌ها گردن تو باشند، نه! اما من آن زمان از انقلاب تو در قلب زارم بی‌خبر بودم!

آمدی، گفתי: «آمدم.» گفتم به رسم و آیین پدرانم به استقبال بیایم، دیگر از این همه شکستن و به پای شکستن‌ها نماندنت، چه می‌دانستم؟!

هم قسم من!

قسم به کائنات اطرافم که بی‌قراری برای تو بر من از هر حلالی حلال‌تر است، اما تو را قسم به چشمان خودت بگو بدانم چه



محمد صادق مصحفی
کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی

(۱) «ما صنعت نداریم؛ مونتاژ است؛ نه رو به ترقی. ملت مستقل، مملکت مستقل، اقتصاد مستقل را ما می‌خواهیم، اما شاه مانع است. ما و ملت علیه شاه قیام کرده است؛ برای آنکه او مملکت را ارتجاعی کرده است... الحال احکام قرون وسطایی را در مملکت ما اجرا می‌کنند.» (امام خمینی (ره)؛ ۰۱ آبان ۱۳۵۷)

(۲) «حکومت اسلامی مبنی بر حقوق بشر و ملاحظه‌ی آن است؛ هیچ سازمان و حکومتی به اندازه‌ی اسلام ملاحظه‌ی حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است. شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور.» (امام خمینی (ره)؛ ۰۱ آبان ۱۳۵۷)

(۳) «من چنین چیزی نگفته‌ام که روحانیون متکفل حکومت خواهند شد؛ روحانیون شغلشان چیز دیگری است؛ نظارت بر قوانین البته به عهده‌ی روحانیون و اتکای روحانیون هم به ملت است نه به حزبی، من هم به ملت اتکا دارم و به حزبی وابسته نیستم.» (امام خمینی (ره)؛ ۲۶ دی ۱۳۵۷)

(۴) «مطلبی راجع به حکومت اسلامی آینده عرض می‌کنم. همین‌طور که می‌دانید - و رهبر و پیشوای ما مکرر و صریح این مطلب را بیان کرده‌اند - در حکومت اسلامی احزاب آزادند؛ هر حزبی اگر عقیده‌ی غیراسلامی هم داشته باشد، در ابراز عقیده‌ی خودش آزاد است، فکرش آزاد است، هرچه دلش می‌خواهد بگوید، ما فقط اجازه‌ی توطئه‌گری و فریب‌کاری نمی‌دهیم؛ در حدی که فکر و عقیده‌ی خودش را صریحاً می‌گویند و با منطق ما در حال جنگ هستند، ما آن‌ها را می‌پذیریم...»

(۵) «حکومت اسلامی بخواهد زمینه‌ی اختناق را به وجود بیاورد، قطعاً شکست خواهد خورد...، هرکسی در درجه‌ی اول فکرش باید آزاد باشد، بیان و قلمش باید آزاد باشد؛ اما فکر که آزاد باشد یعنی اگر کسی واقعا فکر و منطقی دارد، فکر خودش را بگوید، اتفاقاً تجربه‌های گذشته نشان داده است که

هروقت در جامعه‌ی ما نوعی آزادی فکری بوده -ولو از روی سوء نیت هم بوده باشد- این امر به ضرر اسلام تمام نشده بلکه به سود اسلام تمام شده است [مشروط به این که ما هم حرف خودمان را بزنیم نه این که آن‌ها حرفشان را بزنند ما سکوت کنیم و حرف خودمان را نزنیم.]»

(۶) «همان‌طور که دیشب اشاره کردم، بالا بروید یا پایین بیایید،

اصلاً قرآن را بر سر جامعه‌ای پهن کنید، مادام که در آن جامعه در یک سو گرسنه‌ی بیچاره‌ی از سرما لرزان وجود دارد و از سوی دیگر متنعمان برخوردار از همه‌چیز، این جامعه لجن است؛ تمام چهره‌اش را هم که با قرآن بپوشانید، باز لجن است.»

نقل قول‌های ذکر شده، بخش‌هایی از سخنان معمار کبیر انقلاب و دو یار بسیار نزدیک ایشان و تئوریسین‌های انقلاب اسلامی ایران است، سخنانی که هنوز برای ما تازه و با تأسف بسیار هنوز آرمان‌هایی دست نیافته می‌باشند. حدود چهل سال از انقلاب شکوهمند ملت ایران علیه استبداد و جور شاهنشاهی می‌گذرد، مردم ایران امید خود به پیروزی را در آینده‌ی تمام‌قد مردی مقتدر و معنوی می‌دیدند و سخنان او را نوید بخش مدینه‌ای فاضله می‌دانستند، ملت ایران طلوع خورشید آزادی و در دست گرفتن سرنوشت خویش پس از سال‌ها اختناق و فساد و ظلم را انتظار می‌کشیدند، سال‌ها بود که آرمان آزادی‌خواهی آن‌ها پس از مشروطه زیر غبار استبداد داخلی و دخالت خارجی مدفون شده بود و مردم قیام کردند تا غبار از چهره‌ی آرمان‌هایشان بردارند؛ گفته‌های امام بود که به توده‌ی خشم و خواسته‌ی مردم شکل داد تا در نهایت، بساط شاهنشاهی دوهزاروپانصد ساله برچیده شد؛ اما اکنون چه؟! نیاز به ذکر مجدد نقل قول‌های ابتدای نوشتار نیست؛ اما انصافاً کدام یک از این سخنان که بخشی از آرمان‌های انقلاب است، به‌طور کامل محقق شد؟ بنا بر این بود که حکومت جایگزین، این اهداف را دنبال کند و هرچه در توان دارد برای تحقق این آرمان‌ها هزینه کند، مردم نیز هزینه کردند و از خون خود و عزیزانشان در تظاهرات و زندان‌های ساواک گذشتند، اما کم‌کم این اهداف بودند که فدای مصالح شدند و اکنون وقتی به آرمان‌های امام و انقلاب بر می‌گردیم، فقط خاطراتی خوش بر ایمان تداعی می‌شود و سپس غمی دلگیر وجودمان را فرا می‌گیرد که چرا این آرمان‌های انسان‌ساز و تمدن‌ساز باید در تاریخ بمانند و خاک بخورند؛ هرچند نسل

من انقلاب را ندیده اما می‌تواند این سخنان را تطبیق بدهد و ببیند آیا از بند مونتاژرها شدیم یا اسیر آمارسازی‌های من‌درآوردی هستیم و درنهایت یک خودرو می‌شود تابوت مرگ قشر آسیب پذیر؟

آیا از قرون وسطای شاهنشاهی‌هایی یافتیم یا شکل دیگری در آخر غالب شد؟ گفتمان‌هایی که هزینه می‌کنند تا عوام فریبی کنند، جوانک‌هایی بی‌سواد را علم می‌کنند تا مجیز بگویند، عنوان استاد را یدک بکشند و به نوجوانان، سراسر شور و هیجان مذهبی خرافات بخوراند و بهشت بفروشند؟

آیا سیاسیون واقعا هم‌سطح مردم شدند؟ در کشورهای غربی به کرات دیده می‌شود مسئولی بلندپایه حتی بدون محافظ، بین مردم است و از امکانات عمومی جامعه استفاده می‌کند، در برخی کشورها نیز پس از اتمام دوران مسئولیت، با مردم تقریباً برابر می‌شوند؛ اما در مملکت ما مسئولین در دوران تصدی به دنبال ساحت موسسه و جلب رای یک متنفذ هستند که تا ابد خود، خانواده، داماد و عروسش از برکت سفره‌ی انقلاب ارتزاق کنند؛ ظاهراً کمیته‌ی امدادی هم برای مسئولین درست شده و ما ملت بی‌خبریم.

از زندانی‌های سیاسی نگویم که نداریم بحمدالله. جناب ظریف هم که چشممان به ایشان روشن بود، چند سال پیش همین را فرمودند؛ خداروشکر همین محقق شد، فقط معلوم نیست امثال کیوان صمیمی چرا در زندانند؟ احتمالاً ارادل اوباش یا جاسوس در لباس فرهنگ بودند؟! خدا داند، البته مردم هم ظاهراً می‌دانند! احزاب در چه وضعی هستند؟

آیا روحانیون به کار خود که صرفاً نظارت باشد، می‌پردازند یا اکنون روحانیت در ریز و درشت مناصب و پست‌ها مشغول به کار است؟ عجیب‌تر این که هرروز حمایتی هم از طلاب می‌شود؛ چرا از قشر دانشجو این حمایت‌ها صورت نگیرد؟ دانشجوی الهیات و ادبیات چه کم از طلبه دارد که می‌گویند نگران معیشت طلاب هستیم یا تسهیلات برای ورود به آموزش پرورش برایشان فراهم می‌شود اما دانشجو نه؟ دانشجو سرمایه‌دار است یا وصل به خزانه‌ی غیب؟

آیا اکنون تمام اندیشه‌ها -ولو مخالف با اسلام- تریبون دارند و بدون هزینه سخن می‌گویند؟ خدا رحمت کند شهید مطهری را؛ معتقد بودند که این بحث‌ها با افکار مخالف باعث رشد اسلام می‌شود،



نیستند که ببیند کارگروه درست می‌کنند که افکار غربی را پیش از رسیدن به گوش دانشجو ممیزی کنند؛ شهید مطهری عزیز! نیستی تا ببینی استاد هم اخراج میکنند! تمام این‌ها به کنار، چقدر عدالت محقق شد؟ در برخی کشورهای کفر مانند سوئد، تفاوت درآمد پزشک با بیمه‌ی بیکاری حدود دوبرابر است، اما در ایران که ادعای اسلامی بودن و قرآنی بودن دارد هنوز زن و مرد و کودکی می‌بینیم که نان خود را از زباله‌دان در می‌آورند، خانواده‌ایی که در یک خانه زندگی می‌کنند، گورخوابی می‌کنند و مسئول محترم آن را سبک زندگی می‌خواند! آن طرف در اطراف تهران باستیلی هیلز دایر می‌کنند؛ این جماعت از کجا آورده‌اند؟ چگونه نظام اسلامی اجازه داده این جرثومه‌های فساد رشد کنند؟ کثافت اخلاقی سرپای این جماعت تازه به دوران رسیده را گرفته و شده‌اند حسرت میلیون‌ها جوان که نان شب ندارند؛ مگر نمی‌دانیم که این همه ثروتمند یک‌شبه رانتهی هستند؟ کدام کارخانه، کدام سرمایه مولد در این کشور است؟ اگر ثروت‌شان از ایجاد کار و کارخانه بود شاید اختلاف طبقاتی به این حد نمی‌رسید. روح مرحوم بهشتی شاد که اگر امروز را می‌دیدند بارها خودشان آرزوی شهادت

می‌کردند. قرآن سرپای کشور را فرا گرفته اما عدالت کجاست؟ اکنون تنها بازمانده انقلاب، رهبری معظم مدام از انقلابی‌گری و آرمان‌ها سخن می‌گویند، عجیب است که فرمایشات ایشان اکنون نیز مهجور است! ظاهراً توافقی شوم در رده‌های میانی قدرت شکل گرفته که آرمان‌ها را فراموش کنند و به مصالح فردی پردازند، ایران را بفروشند که فرزندانشان آینده داشته باشند؟! خدا پدر فضای مجازی را بیامرزد که اقل فساد فرزندان ایشان را علنی کرده و دیگر تسبیح و جای ایشان برای ملت رنگی ندارد. برای همین می‌گویم صرفاً نوستالژی از این آرمان‌ها باقی مانده است، چرا که با این توافقات شوم امیدی به تغییر نمی‌توان داشت. تاسف بار است که هنوز می‌خواهیم چیزی به نام حلبی‌آباد نباشد، فقر نباشد، مردم خانه‌دار باشند، امنیت شغلی داشته باشند، آزادی سیاسی باشد و... قطعاً انقلاب پدیده‌ی مبارکی بود و پایان دادن به سیستم حکومت موروثی و پادشاهی‌هایی که خود را موید به تاییدات خداوند می‌دانستند (از پادشاهان ساسانی تا صفوی تا پهلوی) و هرچنانیتی را به مردم روا می‌داشتند، از برکات حماسه‌ی مردم بود؛ اما همه‌ی تاسف برای این است که چرا آرمان‌هایی بدین پیشرفتگی باید فراموش

شود؟ اکنون وضعیت کشور به نحوی شده است که بعد هر نقد دلسوزانه باید گفت: «امید است مسئولین به این نقدها اهمیت دهند و الا مصیبت گریبان ایران و ملت و ایشان را می‌گیرد.»

عجیب است که نمی‌بینند از عوامل بحران‌های کنونی فراموشی آرمان‌های اصیل انقلاب مانند استقلال، آزادی، عدالت و اتکا به مردم و چسبیدن به آرمان‌های فرعی مانند استکبارستیزی و کمک به مستضعفان جهان باقی مانده است!! آنچه یاد گرفته‌ایم توجیه است؛ اما بالاخره روزی واقعیت خود را بر ادله و توجیهات انتزاعی آقایان مسلط خواهد کرد؛ آزادی هم پیشکش، آقایان عدالت را دریابید که در بی‌عدالتی و فقر آنچه رشد می‌کند دوری از عقلانیت است، تا جایی به کارتان می‌آید و از جایی به بعد علیه خودتان می‌شود. اگر مردم هم مهم نیستند بقول مرحوم امام: «به داد اسلام برسید.» شهادت امر مبارکی است اما شهادت اسلام بعید است برکتی برای جامعه به بار بیاورد!!

منابع:
 ۱. شهید مطهری، آینده انقلاب اسلامی ایران، انتشارات صدرا، صفحه ۴۶
 ۲. شهید مطهری، آینده انقلاب اسلامی ایران، انتشارات صدرا، صفحه ۹۴

ما کجای تاریخیم؟!



مطهره زارع

کارشناسی کشاورزی ۹۸
 گرایش مهندسی فضای سبز و باغبانی



از جزئیات آن با خبر بوده‌اند؟ آیا هنوز به انتخاب خود ایمان دارند؟ ایدئولوژی مسبب اصلی انقلاب در آن زمان برای مردم به صورت کامل شرح داده می‌شد؟ چگونه منتقل می‌شد؟ آیا حکومت درصدد رفع کاستی‌هایی که چهل و اندی سال بر مردم تحمیل شده برآمده؟ چگونه؟ به نظر می‌آید برای خارج شدن از ایرانی که قبل از انقلاب بود و وارد شدن به ایرانی که بعد از انقلاب می‌بینیم، هزینه‌ی گرانی پرداخت شده است؛ هزینه‌ای که جوانان امروز ایرانی سنگین بودن آن را بیش از هرانسانی در هردوره‌ای، بر دوش خود حس می‌کنند.

که سردمداران این انقلاب، نهایتاً یک ایدئولوژی را پیش گرفته بودند؛ تفکری که با تمام کاستی‌ها، مورد پسند مردم واقع شد؛ مردمی که به هر قیمتی فقط می‌خواستند از وضعیت موجود رهایی یابند. اما با بررسی دقیق‌تر نسبت به اوضاع کنونی و سابق ایران و حاکمیت آن، به این نتیجه می‌رسیم که وضعیت قبل از انقلاب و مشکلات آن، قابل اصلاح بوده اما در شرایط فعلی هرکس در پس هر اصلاحی برآید، حذف خواهد شد. حال این بحث مطرح می‌شود که آیا تمامی آن جوانانی که سبب به وجود آمدن چنین انقلاب عظیمی در ایران شدند، آیا

جوان انقلابی سال پنجاه و هفت، به دنبال راهی برای رهایی از وضعیت موجود بود؛ وضعیت اسفباری که ترجیح داد به هر قیمتی که شده از آن خارج شود. در پی کمبود امکانات مناسب برای تبلیغ فعالیت درست و هوشمندانه، متاسفانه جوانان درگیر جو بزرگ و بدون شناختی شدند و نتیجه‌ی این فعالیت‌ها و استفاده‌ی نادرست از چنین پتانسیل‌های مهمی در راه‌های اشتباه، نتیجتاً به انقلاب سال پنجاه و هفت ختم شد. در نگاهی کلی این انقلاب، ماحصل چندین تفکر متفاوت بود اما وقتی کمی به جزئیات آن می‌نگریم، در می‌یابیم



گفتمان خاموش

می‌نوشتند که هم نشان‌دهنده‌ی خواسته‌ی قلبی مردم بود و هم خشم حکومت را برمی‌انگیخت. به نظرم هرچه بیشتر در کشوری دیوارنوشته‌های سیاسی از جهت اعتراض دیده شد حکومت بیش‌تر در معرض خطر است. دیوارنوشته‌ها به دست مردم عادی نوشته می‌شوند؛ مردمی که هیچ رسانه‌ای جز همین دیوارنوشته که به نظرم یک رسانه به حساب می‌آید، در دست ندارند و نقاب زندگی عادی مردم با گفتمان حاکم را می‌رساند که می‌تواند دارای مسائل زیادی باشد. در هر سطحی از شهر، دیوارنوشته‌ها حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. نوشته‌ای که یک تبلیغ است با نوشته‌ای که در سطح پایین شهر می‌باشد، متفاوت است و نوع طرز فکر، فرهنگ و... افراد را نشان می‌دهد؛ حتی اگر دیواری سفید باشد هم روایت‌های بسیاری متوجه آن است که دلیل سفید ماندن این دیوار چیست.

دیوار عرصه‌ای است برای نمایش و تابلویی که مسائل زیست‌شناختی، جامعه‌شناختی، ایدئولوژیک و... را بازنمایی می‌کند. وقتی وارد شهر جدیدی می‌شویم، اولین چیزی که نگاه ما را به سمت خود می‌کشد، سطوح این شهر است، دیوارهایی که مبنای قضاوت ما نسبت به شهر است. گروه‌ها، فعالان اجتماعی و همه مردم جامعه می‌دانند که دیوار، محلی برای رقابت و کشمکش است. همچنین جنس مصالحی که در دیوار به کار می‌رود، نشانه و روایتی است که قابل شنیدن و اهمیت است. بررسی دیوارها یعنی شنیدن

افراد خاموشی که در حاشیه‌اند و راه دیگری برای ابراز خواسته‌ی خود ندارند؛ هرچه فضا برای شنیده شدن صدای مردم کم‌تر باشد، دیوارنوشته‌ها بیشتر و سیاسی‌تر خواهد بود. گفتمان خاموش داده‌هایی به ما می‌دهد که هرگز از طریق گفتمان رسمی به آن نمی‌رسیم.

دیوارها، خیابان‌ها تابلوها و تصاویر نقش بسته بر بیلبوردهای شهری، گویای واقعیت‌هایی از جامعه هستند.

همه‌ی ما دست‌نوشته‌هایی روی دیوارها، تنه‌ی درخت‌ها و... در محل زندگی خود به صورت جملات عامیانه و به اصطلاح عاشقانه برای یک معشوق، دیده‌ایم؛ حتی اگر بیش‌تر به موضوع دقت کنیم، روی دسته‌ی صندلی و آجرهای دیوار مدارس و ساختمان‌ها، پُر است از این جملات و یا تصاویر مختلفی از قلب و... .

این بحث در سطح بالاتر، به صورت تبلیغات برای کالا و خدمات، همچنین در گذشته و هنگام آغاز انقلاب را هم شاهد بودیم. به این معتقدم که این افراد (چه فردی که جملات عاشقانه نوشته و چه فردی که جملات سیاسی می‌نویسد) برای رهایی از یک درد، دغدغه حتی آزار روحی شاید، که در ذهنشان است این عمل را انجام می‌دهند تا این کار به صورت مسکنی برای آن‌ها عمل کند (حالا فردی که مضمون عاشقانه در نظر دارد برای این که شاید نمی‌تواند مستقیماً به خود معشوق حرف خود را بگوید و اگر این کار را انجام دهد مشکل‌ساز خواهد شد و فردی که با مضمون سیاسی متنی را روی دیوار می‌نویسد از تبعات آن شاید هراس دارد).

می‌دانم که اقتضائات سن در دانش‌آموزان مدارس ممکن است باعث این عمل شود اما من آن را از دید این زاویه بررسی کردم؛ افراد این کار را جایی برای تخلیه‌ی احساس می‌دانند. نوشته‌های سیاسی روی دیوار هم که بیشتر در زمان انتخابات دیده می‌شوند، برای تخلیه‌ی هیجانات و آنچه که در درون افراد است استفاده می‌کنند؛ این کار در زمان انقلاب هم بسیار دیده شده بود، به گونه‌ای که مردم به صورت پنهانی زمانی که هنوز شاه در ایران بود روی دیوارها مطالبی درمورد امام و...

رجایی هوش‌زی زنی، رومانی گل می‌کنید...

در کلبه!
اذان اص
یارت در کلبه

یلدا شده هجران و آقا برگرد...
#اصول

حاجی حلیه ایلان ایلان

ارشی حایت می‌کند
کارتر کنهانت می‌کند
سواد همدات می‌کند
سناه بیانت می‌کند

تنگ باران باران باران
خطر اعدام

مبارزان آبان
خطر اعدام



به ما کمک خواهند کرد؟!

یک واقعیت غم‌انگیز در مورد افرادی که امیدشان را ازدست می‌دهند و تسلیم می‌شوند، این است که اگر آنها فقط کمی بیشتر تحمل می‌کردند و به تلاش‌شان ادامه می‌دادند، می‌توانستند به موفقیتی که آرزویش را داشتند، دست پیدا کنند؛ یک نمونه‌ی زیر، این مسئله را به روشنی نشان می‌دهد:

روی ریموند، ویکتوریا سیکرت را تأسیس کرد اما پس از ۵ سال به دلیل مشکلات مالی، آن را به قیمت چهار میلیون دلار فروخت و ارزش این شرکت در عرض چند سال به میلیاردها دلار افزایش یافت. ریموند که از تسلیم شدن زودهنگامش به شدت دچار افسردگی و ناراحتی بود، در نهایت خودکشی کرد. چه طنز غم‌انگیزی! او به خاطر آن که خیلی زود تسلیم مشکلات شده بود، به زندگی‌اش پایان داد اما خودکشی او حد نهایت تسلیم شدن بود. اگر او سرسختی به خرج می‌داد و همچنان تلاش می‌کرد، ممکن بود متوجه شود که موفقیت‌های بسیار بزرگ‌تری سر راه او قرار دارند.

حالا بیایید در ادامه به زندگی و تلاش افراد تحسین‌برانگیزی نگاهی بیندازیم که تسلیم نشدن را انتخاب کردند؛ آنها تصمیم گرفتند با وجود مواجهه با سختی‌ها و شکست‌ها به تلاش‌شان ادامه دهند، همچنان رو به جلو حرکت کنند و در نهایت توانستند به موفقیت بزرگی در زندگی‌شان دست یابند از جمله: بیل گیتس

او از دانشگاه هاروارد اخراج شد و کسب‌وکاری به نام Traf-O-Data را آغاز کرد که شکست خورد، اما او به جای تسلیم شدن، تصمیم گرفت تا شرکت کوچکی به نام میکروسافت و... را تأسیس کند.

در پایان یکی از ابیات زیبای مولوی را تقدیم نگاهتان می‌کنم:

« بعد از نومیدی بسی امیدهاست

از پس ظلمت، دو صد خورشیدهاست »

ادامه بدهند.

مارتین لوتر کینگ جونیور می‌گویند: « ما باید ناامیدی محدود را بپذیریم اما هرگز امید بی‌پایان را ازدست ندهیم. »

هیچ‌کدام از ما در مقابل دچار شدن به سختی‌ها و گرفتاری‌ها مصونیت نداریم و این موقعیت، چیزی است که دیر یا زود، به نوعی برای همه‌ی ما پیش می‌آید.



چیز دیگری که همه‌ی ما در آن مشترک هستیم، توانایی آن است که انتخاب کنیم چگونه می‌خواهیم به اتفاقات و دوره‌های سخت زندگی‌مان واکنش نشان بدهیم؛ آیا به آن‌ها اجازه می‌دهیم امیدمان را برای آینده ناامید کنند یا تصمیم می‌گیریم که به آن‌ها به‌عنوان تجربه‌هایی نگاه کنیم که قرار است چیزهایی به ما بیاموزند و این درس‌ها در مسیر دستیابی به اهدافمان

فاطمه آشوری



کارشناسی فقه و حقوق ۹۸

دبیر فرهنگی انجمن اسلامی دانشجویان

ناامیدی، حسی است که می‌تواند زندگی شما را فلج کند؛ وقتی ناامید هستید، برای هیچ‌کار و هدف جدیدی، انرژی و انگیزه ندارید و حتی ممکن است فرصت‌هایی که سر راهتان قرار می‌گیرد را نیز ازدست بدهید. معمولاً حس ناامیدی هنگامی ایجاد می‌شود که فرد، در دستیابی به آرزو و خواسته‌اش ناکام می‌ماند یا در خودش توانایی لازم برای رسیدن به آن را نمی‌بیند. همه‌ی ما در برهه‌ای از زندگی‌مان این حس را تجربه می‌کنیم و این کاملاً طبیعی است اما نباید به آن اجازه دهیم که ماندگار شود و در وجودمان ریشه بدواند. این مطلب سعی دارد به شما یادآوری کند که یک یا چند شکست پی‌درپی، پایان راه و بهانه‌ی خوبی برای ناامیدی از زندگی نیست و هنوز بهترین روزهای زندگی‌تان از راه نرسیده‌اند.

تاریخ پر از داستان‌های افرادی است که دوره‌های سخت و دشواری را در زندگی‌شان تجربه کردند، امیدشان را ازدست دادند، از اهداف و آرزوهایشان دست کشیدند و تسلیم شدند. ما به‌ندرت می‌توانیم بفهمیم که پس از تسلیم شدن این افراد، چه اتفاقی برای‌شان افتاده است؛ ما هرگز متوجه نمی‌شویم که اگر آن‌ها امیدشان را حفظ کرده بودند، ممکن بود به چه موفقیت‌های بزرگی دست پیدا کنند، چگونه می‌توانستند در دنیای ما تأثیرگذار باشند و آن را به جای بهتری تبدیل کنند؟!

در سمت مقابل می‌بینیم که تاریخ، پر از ماجراهای کسانی است که آن‌ها هم مشکلات و سختی‌های زیادی را در زندگی‌شان تحمل کردند، اما انتخاب‌های بسیار متفاوتی داشته‌اند؛ آنها به جای ازدست دادن امید و تسلیم شدن، تصمیم گرفتند خودشان را جمع‌وجور کنند، حس منفی ناامیدی را کنار بگذارند و با امیدواری به حرکت برای دستیابی به آرزوهایشان



گسترده

دیپلماسی



رسانه‌ای



فاطمه لحاظی

کارشناسی علوم سیاسی، ۹۹

کشور در مواجهه با تصمیمات مهم و سرنوشت ساز، تامین امنیت ملی توسط پوشش رسانه‌ای و منتشر کردن رویدادها با توجه به خواسته‌های دلخواه مسئولین حکومتی، به عنوان مثالی در این مبحث نام برد. لیکن خالی از لطف نیست به گستره دیپلماسی و ارتباط آن با رسانه‌ها در جمهوری اسلامی ایران نیز گریزی کوتاه بزنیم و چنین بگوییم که در کشور ایران به دلیل اینکه دستگاه‌های دیپلماسی کشور در تصویرسازی و ارائه اطلاعات دیپلماتیک به رسانه‌ها مقاومت می‌ورزند و به نوعی همان شیوه سنتی را بیشتر مورد قبول خود می‌دانند و باور به قدرت تأثیرگذاری رسانه‌ها ندارند، رابطه‌ی خوب و موثری میان این دو مولفه برقرار نشده است و دستگاه‌های دولتی بیشتر از رسانه‌ها و قدرت رسانه‌ای‌شان در راستای تامین و پوشش اطلاعاتی بهره می‌برند.

بنابراین نقش رسانه‌ها در حوزه دیپلماتیک به تغییر تعریف منافع ملی و فرهنگ ارتباطی منجر نشده است، بلکه نحوه‌ی دستیابی و حفظ منافع ملی را تحت پوشش قرار داده است؛ در واقع رسانه‌ها با استفاده از تکنیک‌های گوناگون تصویرسازی و اقناع جمعی بر جذب و کنترل روزافزون منافع ملی تلاش می‌کنند و افکار عمومی را در جهت هدفی خاص و از پیش تعیین شده سوق می‌دهند.

می‌کرد، امروزه توانایی یک کشور در استفاده از رسانه‌ها و بهره‌گیری درست و به موقع از دیپلماسی رسانه، برتری یک کشور در سطح بین‌الملل را نشان می‌دهد؛ کشورهایی که توانایی ایجاد چهره‌ی مطلوب از خود در بین مردم کشور خود یا در سطح بین‌الملل را دارند، به مراتب نسبت به سایر کشورها در زمینه‌ی موفقیت و دستیابی به اهداف و برنامه‌ها جلوتر هستند و اکنون باید این را بپذیریم که دیپلماسی دیگر ماهیتی مخفی به اصطلاح پدیده‌ی اتاق‌های بسته نیست بلکه امروزه به عنوان پدیده‌ی آشکار عمل می‌کند که هرچه یک کشور رسانه‌های پویاتری داشته باشد سیاست خارجی‌ی موفق‌تری نیز خواهد داشت.

با نگاهی گذرا به مسئله‌ی رسانه و روابط خارجی می‌توان متوجه این موضوع شد که روابطی تعاملی میان رسانه‌ها و سیاست خارجی‌ی کشورها علی‌الخصوص دیپلماسی بین‌المللی‌شان برقرار شده است؛ به این معنا که دو نهاد رسانه و دستگاه‌های سیاست خارجی، تأثیرات متقابلی بر هم به جای می‌گذارند که می‌توان از رصد اوضاع و نزدیکی با محیط سیاسی و گوشزد کردن نکات قابل توجه و دارای حساسیت به مدیران سیاسی

جهانی شدن رسانه‌های نوین، چهره‌ی جدیدی از قدرت را به وجود آورده است که می‌توان چهره‌ی نامحسوس قدرت دانست و دسترسی بیشتر به رسانه‌ها، دسترسی روز افزون به قدرت را نیز به همراه دارد و دیپلماسی رسانه‌ای از این قدرت محسوس بهره می‌گیرد و کم‌کاری در این عرصه و عدم کنترل بر آن سیاست‌های داخلی و خارجی، کشور را با مشکل مواجه می‌سازد؛ چراکه در فضای نوین دیپلماتیک، اغلب، افکار عمومی هدف و مخاطب سیاست‌گذاری دستگاه‌های سیاست خارجی و دیپلماسی به شمار می‌روند.

جهانی شدن ارتباطات موجب شده است تا دولت‌ها علاوه بر دریافت گزارش از نمایندگان خود، نسبت به موضوعات مهم از طریق رسانه‌های بین‌المللی و خبرگزاری‌های مطرح جهانی آگاهی یابند و برخلاف گذشته که برتری نظامی، قدرت یک کشور را تعیین

رسانه دانشگاه است.



سالفه راهداری
کارشناسی مهندسی برق، ۹۸

اگر بدون مقدمه و یکراست بخواهم بروم سراغ اصل مطلب، باید بگویم هدف از این نوشته فقط بیان یک موضوع **bold** (برجسته) داخل یک جامعه‌ی کوچک اما مهم به نام دانشگاه است. موضوع خیلی ناآشنایی نیست، احتمالا همه‌ی ما دانشجویان، یکباری حداقل تجربه‌اش کردیم؛ تبعیض جنسیتی... آن چیزی که از تبعیض جنسیتی دانشگاهی در ذهن ما وجود دارد، توجه استاد مرد به خانم‌ها یا بالعکس است؛ اما عکس این قضیه هم وجود دارد، یعنی توجه استاد خانم به دخترخانم‌ها و توجه استاد آقا به آقاپسرها!

حالا بیایید هر کدام را بررسی کنیم: دو حالت اول نشان می‌دهد که گویا استاد خانم یا مرد از سر هوی و هوس، تن به این کار می‌دهند، مقصر هم فقط استاد

نیست، نه! گاهی دانشجو هم چراغ سبز را نشان داده و استاد هم پذیرفته و تمام...؛ نمونه‌های این موارد هم کم نیست که استاد به خاطر مسائل اخلاقی، اخراج یا توبیخ شده اما مورد هم داشتیم که همچنان داخل دانشگاه مانده و به تدریسش ادامه داده است.

بگذریم، برویم سراغ دو حالت بعدی که از سر یک سری تفکرات و تعصبات بیجاست؛ در ذهن استاد خانم تفکرات فمینیستی نقش بسته و استاد مرد هم مردسالاری و مردها حاکم هستند نتیجه‌ی همه‌ی این ۳-۴ حالت، به فنا رفتن جنس دیگری است. احتمالا اگر بخواهیم پای درد و دل دانشجویها بنشینیم خیلی صحبت‌ها برای گفتن دارند که این چند خط برای بیان حرف‌های دلشان نمی‌طلبد و بسنده نیست؛ اما این که استاد مرد درس یک واحدی با خانم‌ها



سرلج بیفتد و صرفا به آقایان توجه کند یا استاد مرد درس دو واحدی، تدریس خصوصی برای دخترخانم‌ها بگذارد و عکس‌های پروفایلشان را تقاضا کند یا حتی استاد خانم درس سه واحدی از پسرها بیزار باشد و نمونه‌هایی خیلی خیلی بیشتر، فقط نشان می‌دهد که ما در اداره کردن جوامع کوچکی مثل دانشگاه، مانده‌ایم چه برسد به مملکت و یاد نگرفته‌ایم علایق و تفکرات شخصی‌مان را وارد کار نکنیم و بدون نگاه به جنسیت و از این قبیل مسائل به کارمان ادامه دهیم.

انگار که لازم است برای یک‌سری از اساتید هم پیمان‌نامه‌های سقراط و بقراط دانشجویان پزشکی را گرفت تا بدون نگاه به جنسیت به کارشان ادامه دهند.





نشریه مکث، نسبت به محتوا و مواضع متن‌ها مسئولیتی نداشته و مطالب منتشر شده نشان‌دهنده موضع نشریه نیست بلکه به سبب احترام به آزادی بیان و عقیده، مکث نسبت به انتشار آرا و عقائد مختلف همت می‌گمارد.



نشریه مکث، نسبت به محتوا و مواضع متن‌ها مسئولیتی نداشته و مطالب منتشر شده نشان‌دهنده موضع نشریه نیست بلکه به سبب احترام به آزادی بیان و عقیده، مکث نسبت به انتشار آرا و عقائد مختلف همت می‌گمارد.



کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران

پایه داده‌های دیجیتال

پایه داده‌های دیجیتال، اجتماعی و سیاسی (نگار)

شماره ۱۱۱ بهمن ماه ۱۴۰۰

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
معاونت اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تلفن: ۰۲۱-۸۸۰۰۰۰۰۰

پست الکترونیک: nlai@nlai.ac.ir

آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۱۱

وبسایت: www.nlai.ac.ir

کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران

معاونت اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تلفن: ۰۲۱-۸۸۰۰۰۰۰۰

پست الکترونیک: nlai@nlai.ac.ir

آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۱۱

وبسایت: www.nlai.ac.ir

کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران

سبب‌ها و خردش



پایه داده‌های دیجیتال

هر یک از ما در جایی خود را جا گذاشته‌ایم، خود را از یاد برده‌ایم و فراموش کرده‌ایم که در اعماق وجودمان چه گنج گران‌مایه‌ای داریم، آن قدر درگیر روزمرگی شده‌ایم که ما را از واکوی گنج وجودیمان غافل کرده‌است، هر کدام از ما کیمیاگرانی هستیم که برای شناخت خود حقیقی‌مان پا به جهان گذاشته‌ایم تا به «خویشتن خود» دست یابیم. ما مالک قلمروی وجودی خودمان هستیم اما دنیا ما را فریب داده‌است؛ این که در یک لحظه از حیات خود مالکیت و فرمان زندگی را از دست می‌دهیم و تصور می‌کنیم سرنوشت بر زندگی مسلط شده‌است، بزرگ‌ترین فریب دنیاست. «سرنوشت» بزرگ‌ترین دروغ تاریخ است؛ چراکه از هنگامی که سر و کله‌ی این مفهوم به زندگی انسان پیدا شد، دستمایه‌ای گشت تا بشر کوتاهی‌ها و قصور خود را بر گردن سرنوشت بیندازد و بدین وسیله، اندکی از عذاب وجدان ناشی از دست کشیدن از آرزوها و رؤیاهای خود را بکاهد. هر چه که ما بزرگ‌تر می‌شویم از دنبال کردن رؤیایا و آرزوها و به طور کل از حدیث خویش فاصله می‌گیریم؛ چراکه با گذشت زمان و با بزرگ‌تر شدن، تصور می‌کنیم که این جست‌وجوگری برای دستیابی به رؤیایمان غیرممکن و دنبال کردن رؤیا و آرزویی که در جوانی داشته‌ایم سخت‌ترین کار ممکن است، دریغ از این که کائنات در هر زمان یاریگر ما برای گام برداشتن به سوی رؤیایمان هستند. تنها یک چیز می‌تواند رؤیای ما را به ناممکن تبدیل کند اما آن گذشت زمان نیست بلکه ترس از شکست است؛ ترس از شکست مانع قدم گذاشتن ما در مسیر پرپیچ و خم پیروزی‌ست و ما را از جست‌وجوی خود باز می‌دارد. لازمه‌ی این جست‌وجوگری خویش، عشق است؛ عشق بدین معنا که هدفی را با تمام وجود بخواهیم چراکه هنگامی که کسی چیزی را بخواهد، سراسر کیهان همدست می‌شوند تا بتوانند رؤیای ما را تحقق بخشند. لازمه‌ی عاشق بودن این است که از اعماق وجودمان رسیدن به چیزی را بخواهیم و بدانیم که هیچ عشقی مانعی برای رسیدن ما به رؤیایا و خواسته‌های ما نیست بلکه عشق واقعی ما را حتی بیشتر به سمت رؤیایمان ترغیب می‌کند. کیمیاگر به دنبال گنج خود بود و دریافت که «هر آنجا که قلبت باشد، گنجت نیز همان جا خواهد بود.» یعنی وقتی چیزی را با قلبت بخواهی، مطمئن باش قلبت راه رسیدن به آن را به تو نشان می‌دهد.



در جست‌وجوی خویشتن

کیمیاگر